فهرست:

[خانواده واژگان در حوزه تعلیم و تربیت 2](#_Toc350589599)

[1ـ تعلیم 2](#_Toc350589600)

[2ـ هدایت 2](#_Toc350589601)

[قلمرو هدايت 2](#_Toc350589602)

[3ـ ابلاغ و تبلیغ 3](#_Toc350589603)

[4ـ دعوت 4](#_Toc350589604)

[قلمرو دعا 4](#_Toc350589605)

[5و6ـ امر و نهی 5](#_Toc350589606)

[7ـ موعظه 5](#_Toc350589607)

[9ـ تذکیر و تذکر دادن 6](#_Toc350589608)

بسم الله الرحمن الرحیم

## خلاصه بحث گذشته

بعد از اين­که قاعده ارشاد جاهل و تعليم معارف و احکام به جاهلان به عنوان يک قاعده بررسي شد و محدوده وجوب و استحباب آن و ساير قيود و شرايط آن مشخص شد، بيان شد که يک قاعده ديگري به عنوان قاعده هدايت است که در حوزه ساير فعاليتهاي تربيتي براي تحکيم معارف ديني و انديشه­هاي ديني جريان دارد. قبل از ورود به بحث درباره ادله اين قاعده، مروري به واژگان قرآن به مسائل تعليم و تربيت و مفاهيم عامه­اي که با اين بحث مرتبط است پرداخته مي­شود:

## خانواده واژگان در حوزه تعلیم و تربیت

واژه­هاي قرآني در حوزه تعليم و تربيت، بدين ترتيب است:

### 1ـ تعلیم

در دو سه جاي قرآن آمده است و بحث روشني دارد که واضح است.

### 2ـ هدایت

هدایت، همان دلالت بود لغتاً، گاهی دلالت با لطف است،‌با يک عنايت و مهرباني؛ ولی اصل دلالت، همان لطف است. دلالت اقسامی دارد که در جای خودش بحث شد.

#### قلمرو هدايت

سوال: هدایت، تعلیم را در برمی­گیرد یا فعالیتهای ديگر فرا تعلیمی را می گیرد یا اعم است!!؟

آيا هداهُ که در فارسی به راهنمایی تعبیر می­شود آیا اختصاص به تعلیم دارد نشان دادن چاه و راه است که قدر متیقنش، هدایت به معنای دلالت است يعني نشان دادن و اعلام و تعليم را مي­گيرد؛ ولی اگر کسی می داند برای این که در او انگیزه ایجاد کند و شرایط لازم برای پیمودن درست را در او ایجاد کند این را هدایت می­گویند تعریفی که در لغت آمده است دارد دلالة باللطف است دلالت، نشان دادن است گويا مفروض اين است که نمي­داند و دارد نشانش مي­دهد؛ ولذا ابتداءاً به ذهن می­آید که تعريف لغويش، نشان دادن است و معلوم کردن نقطه مجهول در مسير سعادت است نشان دادنی که در سعادتش مؤثر است يعني در معارف و احکام و عقايد و حکمت عملي و نظري مؤثر در سعادتش است؛ اما بعید نیست در قرآن، معنایش اعم باشد، یعنی وقتی می­گوید هدیً للمتقین، فقط نشان دادن و مسئله تعليمي نیست، بلکه مسائل مابعد آن نیز، یعنی انگیزه­مند کردن، تثبیت یک مطلب در شخصيت فرد يا انگيزه در او ايجاد کردن را در برمی­گیرد. بنابراین دو احتمال است و شاید این شمول و تعميم هم بعید نباشد.

### 3ـ ابلاغ و تبلیغ

اين واژه در قرآن به کار رفته است **«الَّذينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّه»‏**احزاب/39 و آيات متعددي که در قرآن با اين واژه آمده است. ابلاغ و تبليغ، بلغ، همان وصول است منتهي وصول تام و کامل را مي­گويند. وصول چیزی به مقصد، اگر این وصول به صورت تام باشد بلوغ و بلاغ می­گویند که وصول کامل به مقصد را بلوغ می­گویند که ابلاغ و تبلیغش که متعدي مي­شود، ایصال چیزی به طور خوب و کامل است، البته تبلیغ ، تأکید بیشتری دارد.

ابلاغ و تبلیغ، لغتاً ایصال است ولی ایصال فیزیکی خارجي را نمی­گویند، ایصال و وصول در محدوده پیام است که در لغت این قیود را ندارد؛ ولی در مقام تحلیل به همین معناست. یک معرفت، یک واقعیتی را منتقل می­کند. این انتقال دادن خوب را تبلیغ و ابلاغ می­گویند.

ابلاغ و تبلیغ از واژه­های مرتبط با بحث تربیت است که باید مطلب را به مترتبی برساند این در حوزه شناخت و اعلام و تعلیم است که هویت رساندن، ماهیت اعلام و ذهنی و شناختی است، نه آن فعالیتهای ماوراء شناخت که براي تثبيت و انگيزه­سازي باشد.

ابلاغ و اعلام، از تعلیم به معنای اصطلاحی اعم است، تعلیم تا حدودی بار اضافه­ای دارد و مؤونه خاصی می­خواهد ولی اعلام این مؤونه را لازم ندارد. اعلام ِیعنی منتقل کردن، ولی تعلیم مؤونه­ی زیادی لازم دارد.

ابلاغ و تبلیغ اعم است، هم شامل اعلام و تعلیم می­شود در واقع وجه مشترک این دو تا که انتقال کردن پیام است اگر این انتقال، به سهولت باشد اعلام و ابلاغ است و گاهی برای انتقال، باید کار علمی و کلاسیک صورت بگیرد این مصداق خاصی می­شود و الا ابلاغ و تبلیغ همان انتقال پیام است.

فلذا هم هدایت و هم تبلیغ عمدتا سر و کارشان با شناخت است؛ ولي حوزه شناخت اعم از تعليم است و اعلام را هم شامل است. خطابه، هم تبلیغ است و بخشی از آن اعلام و انتقال پيام است. در خطابه انگیزه ایجاد می­کند و وعظ و نصیحت است.

### 4ـ دعوت

دعوت، الدعوة الی شیئ مقصود است، نه دعای برای کسی که می­خواهد برایش دعا کند.

الدعاء الی شیئ، الحثّ الی قصده ، ترغیب به قصدش است یعنی ترغیب می­کند که دنبال این کار برود. این دعوت که الدعا الی شیء است، نه دعا برای اشخاص.

دو معني براي دعا وجود دارد:

الف:دعا للاشخاص است که تا مصالحشان برطرف شود. اين ربطي به بحث تربيت ندارد.

ب: دعاي الي اشخاص الي مقاصد و اهدافي است که اين، مقصود است.

#### قلمرو دعا

سوال اين است که دعا الی شیء و دعوت حوزه شناختی است یا اعم است!!؟

دو احتمال دارد:

1ـ شامل اعلام و تعليم مي­شود، ‌بلکه ترغيب مي­کند که برو، يعني مفروض گرفته است. می­داند و می­گوید برو، دعوت به شیء، شامل اعلام و تعلیم نیز است.

2ـ احتمال دوم اظهر است که دعوت به معنای تربیت به معنای خاص است، نه اعلام و تعليم؛ دعوت، برانگیختن شیء است که به این سمت برود، منتهی مقدمه این عمل، خیلی وقتها اعلام و تعلیم است؛.ولذا اعلام و تعلیم، مقدمه­اش است در جايي که نداند، ‌منتهي اگر طرف بداند و فقط ترغيبش مي­کند. پس عنصر دعوت، ترغيب به حرکت به سمتي است که انگيزه­سازي و تربيت به معناي خاصي است و اعلام و تعليم از حوزه مفهومي اين بيرون است؛ بلکه مقدمه اين مي­تواند باشد.پس عنصر دعوت، ترغیب برای عمل است.

### 5و6ـ امر و نهی

**«يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَر»**آل عمران/104 امر، بعث و زجر است منتهي بعث و زجر از يک موضع بالا که فرمان در آن نهفته است که در لغت این­طور است و طلب فعل، در تحلیلها آمده است و الا روحش، همان بعث و زجر است .

در امر و نهی، این مفهوم تربیتی مقصود است و مفروض گرفته است که يک چيزي را مي­داند و مي­گويد اين کار را بکن يا نکن، و مفهوم اعلام و تعلیمی و حوزه شناختی کاری ندارد. بنابراین از حوزه برانگیختگی است و در حوزه تربیت به معنای خاص است.

دعوت از نوع انشاء است، بخلاف ابلاغ و تبليغ و هدايت که مي­تواند اخبار هم باشد، کما این­که امر و نهی هم انشاء است.

### 7ـ موعظه

در تعاریف دو جور گفتند:

الف: زجرٌ مقترن بالتخفیف، منع کردن همراه با ترساندن؛ موعظه می­کند یعنی می­ترساند تا کاری نکند.

ب: معنای دوم که اولی و بهتر است التذکیر بالخیر فیما یرقّ له القلب، یادآوری چیزی که همراه با رقتی در قلب است؛ ولذا هسته اصلی معنایش با یک نوع عواطف رقيق و دلشکستی همراه است و نرمی و ملاطفتی ایجاد می­کند که به کار دل بدهد. **«أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّه‏»** حدید/16، اين کاري که دل را نرم کند و رقتي در دل ايجاد کند، اين وعظ است.

يک وقت امر و نهي مي­کند و يک وقتي بنحوي حرف مي­زند که دل نرم و آرام و همراه شود. بنابراين از مقوله تهييج و تحريک و يادآوري است که يرقّ له القلب، دل نرم مي­شود و همراهي مي­کند.

موعظه، نرم کردن دل است برای همراهی، و این بیشتر امر تربیتی است، یا یادآوری است، اعلام اوليه نيست، امر تربيتي با بهره­گیری از برانگیختن عاطفه است، ولذا در موعظه، اعلام و تعلیم نیست . هسته اصلی موعظه، زنده کردن مطلبی شناختی عاطفی با روش ترقیق قلب است.

### 9ـ تذکیر و تذکر دادن

در اين باب هم قبلا بحث شد، و آن، این­که ذِکر و ذُکر، استحضار النفس است این­که چیزی در نفس من حاضر باشد بعد به تناسبش ذکر لفظی را ذکر گفتند و الا ذکر و ذکر به تعبیر لغویین، هيئة حاصلة للنفس، هیئت روان­شناختی است که منشأ آمادگی معلومات در ذهن است این منشأ آمادگی ذکر و ذکر است، مقابل آن چیزی است که نمی­داند یا می­داند و غافل و ساهی است. ولی اینجا چيزي را فرض گرفته، می­داند و می­خواهد حاضر کند حضور مطلب در ذهن، ذکر است منتهی این لازمه­اش این است که باید مطلب را بداند و اگر دانست حتما در عمل اثر می­کند.

ذکر: استحضار النفس. ذکّرهم در قرآن خیلی بکار رفته است و همین طور انه هذه تذکره، دهها مورد به کار رفته است، گاهی به خدا و گاهی به پیامبر و گاهی به قرآن نسبت داده شده است. ضمن این­که افراد به خود ذکر دعوت شدند، بنابراین ذکر مربوط به حوزه شناختی است منتهی حوزه شناخت، نه اصل شناخت ابتدائي، بلکه شناخت تقويتي تثبتی و حضور اين معرفت در ذهن است، پس مربوط به حوزه شناخت استحضاري است، نه استفهامی اولیه.

به نظر می­آید در قرآن این تذکیر و تذکره و ذکّر در معنای اعم از این به کار رفته است جایی که می­خواهد مطلبی را یاد دهد، ذکرّ مي­گويند، جایی­که نمی­داند هم ذکر می­گویند چرایی این کار، دلایلی دارد، چرا چيزهايي که قرآن ابتداءاً ياد مي دهد ذکّر مي گويد؟

چون فرض این است که انسان این معارف را در عالم ذَر آموخته است یا در متن فطرت انسان وجود دارد به این ملاحظه این مفهوم، تذکر، تعمیم داده شده است حتي به جايي که آموزش ابتدائي مي­دهد، ولي در همين آموزش ابتدائي غرض اين است که آموخته او در ذهنش حاضر باشد، ولي به آموزش ابتدائي اطلاق شده است؛ ولذا هیچ وقت فکر نکنید ذکّرهایی که در قرآن به کار رفته است مال جايي است که کسي دين را ياد گرفته و الآن يادش رفته است، بلکه روشن است که **«فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى»‏** اعلی/9، **«إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ»** مزمل/19، ... اين­که قران تذکره است، معلوم است که قرآن چيزهايي دارد که بشر نمي­دانسته است ملاحظه­اش این است که گویا این را از قبل می­داند آن را، بنابراين معناي لغوي تذکره، ‌حاضر کردن چيزي است که مي­داند ولي در ذهن حاضر نيست، ولي در قرآن معناي عام­تري به کار رفته است البته عنايت در معناي عام هم همان حضورش است و معني همان است. بنابراين تذکر از مقوله شناختي است و در اين معناي عام هم تقويت شناخت و حضور شناخت را مي­گيرد اعم از اين­که مي­دانسته و به آن يادآوري کرده و يا نمي­دانسته و مي خواهد بداند و در ذهنش حاضر باشد.